

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی - پژوهشی
سال نهم - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۵ - شماره پیاپی ۳۲

سبک‌شناسی قطعات طنز سلمان ساوجی با رویکرد جامعه‌شناسی ادبیات (ص ۷۳-۵۶)

صفا تسلیمی (نویسنده مسئول)^۱، افسانه امرالهی بیوکی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۳/۰۲

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۵/۰۶/۲۵

چکیده:

سلمان ساوجی (م ۷۷۸ ه.ق) از شعرای معروف قرن هشتم، در دربار جلایریان بود که بیشتر شهرتش را مدیون غزلها و مثنویاتش است. این پژوهش بنا دارد قطعات طنز وی را با رویکرد جامعه‌شناسی ادبی، بررسی کند. نخست، سبک طنز قطعات وی را مشخص کرده و به این نتیجه دست یافته که وی به کاریکاتور و ایجاد فضای داستانی، مقایسه و تشبیه، اغراق و بکاربردن اصطلاحات خاص طنز آمیز مانند شتر گربه و لاشه لاشی و... توجه نشان داده و در پاره‌ای موارد بسیار محدود، به هزل و شوخی نیز گرایش داشته، سپس تاثیر محیط فرهنگی و سیاسی زمان در ایجاد قطعات طنز وی را واکاوی کرده است. در حقیقت، قطعات سلمان آینه تمام عیار روابط مبتذل درباری، حاکم نبودن قانون و ضابطه و فروپاشی ارزشهای اجتماعی است؛ وی با گزینش قالب قطعه، و شاعر را درگیر تخیلات دور و دراز و دست و پاگیر نمی‌کند، برای رساندن انتقادهای صریح طنز آمیز خود سود جسته است.

کلمات کلیدی: سلمان ساوجی، قطعات، طنز، جامعه‌شناسی ادبیات، سبک‌شناسی.

^۱ گروه ادبیات، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران (مربی) safataslimi@yahoo.com
^۲ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان

۱. مقدمه و ضرورت بحث:

خواجه جمال‌الدین سلمان ابن‌خواجه علاء‌الدین محمد مشهور به سلمان ساوجی در دهه اول قرن هشتم هجری در ساوه متولد شد. وی ابتدا در خدمت خواجه غیاث‌الدین محمد و سلطان ابوسعید بهادر خان بوده و پس از برهم خوردن اساس سلطنت ایلخانان واقعی به خدمت امرای جلایر پیوست. دلشاد خاتون همسر شیخ حسن بزرگ نسبت به سلمان کمال توجه و محبت را داشت و تربیت فرزندش سلطان اویس را به او واگذار کرد. وی در اواخر عمر منزوی شد و بزادگاه خود بازگشت و در همانجا در سال ۷۷۸ هجری قمری دارفانی را وداع گفت. از وی علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات و مقطعات، دو مثنوی به نام «جمشید و خورشید» و «فراقنامه» بجای مانده است که فراقنامه مشتمل بر ذکر محبت میان سلطان اویس و پسر خواجه مرجان است. (ر.ک وفایی، کلیات دیوان سلمان ساوجی، (یک تا سی و نه)، رشید یاسمی، تتبع و انتقاد احوال و آثار سلمان ساوجی، ۱-۳۵)

وی را در طرز قطعه‌شاعری حامل منزلت و دون پایه دانسته‌اند. در مقایسه با قطعات ابن‌یمین که نکات اخلاقی و فلسفی در آن دیده می‌شود مسأله اصلی قطعات وی درخواست و مدح اشخاص است و «تا اندازه‌ای سقوط کرده است که غیر از مداحی چیز دیگری در آن یافت نمی‌شود». (همان، ۱۱۵)

این نگاه به قطعات وی هر چند سخنی صحیح است، اما سلمان در ضمن تقاضاهای خود، بی‌آنکه از محدوده اخلاقیات تجاوز کند تلاش می‌کند با استفاده از شیوه‌های طنز به نقد زمانه دون و ایام بوقلمون، به نحوی از انحاء، فقر فرهنگی زمانه و زمامداران آنرا بتصویر بکشد. از سویی وی در همین قطعات تقاضا با هنرنمایی تمام، با بکارگیری قالب طنز برای بیان مقاصد خود سود می‌جوید و بیمحبا و بدون ترس از عواقب سخنش به آسانی به انتقاد می‌پردازد و البته توفیق وی در برآوردن خواسته‌ها و حاجات همچنان، کم نتیجه باقی می‌ماند.

این مقاله به بررسی سبک طنز سلمان در قالب قطعه اختصاص دارد که قالبی مردمیتر است و لحن بیان در این قالب، الگوهای مرسوم درباری را بر نمی‌تابد و تلاش شده بخشهایی از هنر سلمان در به تصویر کشیدن اوضاع نامناسب اجتماعی نشان داده شود که در آن آموزه‌های اخلاقی به کیمیا بدل و انتظار پایبندی به اخلاقیات حتی از سوی پادشاه و حاکم نیز انتظار عبثی است. در این پژوهش، نخست به تعریف طنز و شاخصها و کارکردهای آن و سپس طنز در قطعات سلمان پرداخته شد.

۲. پیشینه پژوهش:

در باب سلمان و ویژگی شعرها و آثارش مانند جمشید و خورشید و یا غزلیات تحقیقات زیادی صورت گرفته است که از مشهورترین آنها باید به عناوین زیر اشاره کرد:

«از خوانش بینامتنی منظومه جمشید و خورشید سلمان ساوجی از منظر تاریخ‌گرایی نو» از قاسم زاده، سید علی؛ ذبیح‌نیا عمران، آسیه؛ بردخونی، حسین؛ شعر پژوهی ۱۳۹۳، سال ششم - شماره ۱۹ (از ۱۶۱ تا ۱۸۸) نیز «جمشید در گذر از فردانیت - نقد کهن‌الگویی داستان جمشید و خورشید اثر سلمان ساوجی» از شریفی ولدانی، غلامحسین؛ اظهاری، محبوبه؛ شعر پژوهی ۱۳۹۱ - ش ۱۱ از ۱۰۱ تا ۱۲۲ و یا ملک خورشید و معشوق بنارس از ذوالفقاری، حسن؛ شناخت ۱۳۸۶ شه ۵۴ از ۲۵۵ تا ۲۷۸) همچنین «تحلیل و بررسی مفاهیم سبک در شعر شاعران پارسی‌گوی تا اوایل قرن نهم» (بشیری، محمود؛ رضایی، احمد؛ فنون ادبی ۱۳۹۱ ش ۷ از ۳۷ تا ۵۲) اما در باب قطعات سلمان و بویژه طنز و شوگردهای طنز آمیز کردن سخن در آثار وی تاکنون پژوهشی دیده نشده است و این پژوهش در این زمینه خود از نخستین نمونه‌ها بشمار می‌آید.

۳. روش پژوهش:

روش تحقیق کتابخانه‌ای و از نوع تحقیقات توصیفی است. در این تحقیق نخست طنز، انواع و کارکرد آنرا در جامعه بررسی شده و سپس با استخراج قطعات طنز آمیز، بشیوه تحلیل محتوا سبک ویژه سلمان و کارکردهای آن در اجتماع درباری قرن هشتم نشان داده شد.

۴. طنز در قطعات سلمان

۱.۴. تعریف طنز و کارکردهای آن:

طنز یک پدیده پویا و متحرک است. طنز، هنری است که عدم تناسب در عرصه‌های مختلف اجتماعی را که در ظاهر متناسب بنظر میرسند، نشان می‌دهد و این خود مایه خنده میشود. هنر طنز پرداز، کشف و بیان هنرمندانه و زیبایی‌شناسانه عدم تناسب در این «متناسبات» است. ادبیات طنز به نوع خاصی از آثار منظوم یا منثور ادبی گفته میشود که اشتباهات یا جنبه‌های نامطلوب رفتار بشری، فسادهای اجتماعی و سیاسی یا حتی تفکرات فلسفی را به شیوه‌ای خنده‌دار به چالش میکشد. در تعریف طنز آمده است: «اثری ادبی که با استفاده از بذله، وارونه‌سازی، خشم و نقیضه، ضعف‌ها و تعلیمات اجتماعی جوامع بشری را بنقد میکشد». دکتر جانسون طنز را اینگونه معنی میکند: «شعری که در آن شرارت و حماقت سانسور شده باشد» (اصلائی، فرهنگ اصطلاحات طنز ...، صص ۱۴۰-۱۴۱).

شمیسا درباره طنز میگوید: «طنز را از اقسام هجو دانسته‌اند و تفاوت آن با هجو در اینست که آن تندی و تیزی و صراحت هجو در طنز نیست. از سویی در طنز معمولاً مقاصد اصلاح‌طلبانه و اجتماعی مطرح است. حال آنکه هجو جنبه خصوصی دارد بدین ترتیب طنز وسیله است نه هدف. در طنز کسی که مورد انتقاد قرار میگیرد ممکن است یک فرد خاص باشد یا یک تیپ یا یک طبقه

یا ملت و حتی یک نژاد. شوخی و مطایبه هم عناصر و عواملی هستند که در ادبیات از آنها برای ایجاد نشاط و خنده در خواننده استفاده میکنند» (شمیسا، انواع ادبی: ۲۳۸).

به هر روی در طنز زشتیها یا کمبودهای کسی یا گروهی یا اجتماعی را اغلب بطور مستقیم و بتعریض، بازگو میکنند (کاسب، زمینه‌های طنز در شعر فارسی: ۶۲۹).

به لحاظ نقد ادبی طنز همواره با هجو و هزل و فکاهی سنجیده شده و حدود و تمایزات هر یک نیز مشخص شده است. در حقیقت طنز به روش ویژه‌ای در نویسندگی (اعم از نظم و نثر) اطلاق میشود که در آن نویسنده با بزرگ‌نمایی و نمایانتر جلوه دادن جهات زشت و منفی و معایب و نواقص پدیده‌ها و روابط حاکم در حیات اجتماعی، در صدد تذکر، اصلاح و رفع آنها بر می‌آید. بدلیل دشواری تعریف و پیچیدگی مرزبندی هجو، هزل و طنز، بگونه‌های مختلف و از چشم اندازه‌های گوناگون تعاریف متفاوتی از آن ارائه شده است.

بعضی آنرا «تصویر هنری اجتماع نقیضین» دانسته‌اند. (شفیعی کدکنی، مفلس کیمیا فروش، ۵۱) گروهی دیگر آن را به آن دسته از آثار ادبی اطلاق کرده‌اند که با دستمایه آبرونی - صناعتی که نویسنده یا شاعر به واسطه آن معنایی مغایر با بیان ظاهری را در نظر داشته باشد - و تهنک و طعنه، باستهزا و نشان دادن عیبها، زشتیها، نادرستیها و مفاصد فرد و جامعه میپردازد. (داد: فرهنگ اصطلاحات ادبی، ۲۰۸). با توجه به آنچه گذشت چهار محور زیر در هر طنزی نمودار میشود:

۱- اغراق و بزرگ‌نمایی زشتیها و معایب؛

۲- بیان تضادهای عمیق موجود با اندیشه یک زندگی عالی و مأمول؛

۳- استفاده از شگردهای زبانی برای عرضه این نوع هنر، مانند ایهام، استعاره تهنک، انواع مجازات برای خارج کردن زبان از حالت عادی و دریافت مفهوم طنز از قبل آن؛

۴- اصلاح جامعه و گروه،

در دسته بندیهای بالا، انواع دیگر طنز از قبیل هجو و هزل و فکاهی نیز می‌گنجند و تنها تفاوت این طبقات با یکدیگر در قسمت آخر آن نهفته است، یعنی در کارکرد اجتماعی و گروهی طنز. از این رو همانطور که در مقدمه گذشت طنز ارتباط بسیار نزدیکی با نقد اجتماعی دارد. هر چقدر فردیت و فرد محوری در طنز بیشتر به چشم آید در نتیجه به لحاظ ارزش، خاملتر و فرومایه‌تر خواهد شد؛ چنانچه هزل فرومایه‌ترین نوع خنده کردن است که تنها با بر شمردن پاره‌ای زشتیها برای رفع خصومت میان دو فرد و کینه‌توزیها و تسویه حسابهای شخصی بنا نهاده میشود. از همین جاست که برخی تمایز اصلی طنز با انواع مشابه آن را در همین نگاه مبارزگانه آن دیده‌اند: «طنز بدخواه انسان نیست و با انسان نمی‌جنگد، با صفات غیر انسانی او، با خصوصیات ضد انسانی او می‌جنگد. طنز از عشق و دوستی و دل‌بستگی سرچشمه می‌گیرد و بغض و بیزاری و کینه او نیز بدلیل همین دوستی و دل‌بستگی اوست». (تنکابنی، اندیشه و کلیشه، ص ۵۹). برعکس هجو و هزل که از همان

آغاز ستیز و جنگ طلبی در آن موج میزند. این که طنز تا چه پایه در این مبارزه میتواند به موفقیت برسد پرسشی است که تا کنون به آن پاسخ داده نشده است.

۲.۴ شگردهای طنز در قطعات سلمان

در دیوان سلمان ۱۶۴ قطعه وجود دارد که حجم قابل ملاحظه‌ای از آن حدود ۷۰ قطعه، یعنی؛ نزدیک به نیمی از آن با رگه‌هایی از طنز همراه است. در این مقاله بنا به دسته‌بندی ارائه شده، قطعات در چهار محور ۱- بیان اغراقها ۲- بیان تضادها ۳- شگردهای ادبی ۴- اصلاح جامعه و گروه تقسیم بندی و به شرح زیر ارائه شده است:

۱.۲.۴ اغراق

اغراق یا غلو یا مبالغه را از آرایه‌های ادبی دانسته‌اند و آن را تحت عنوان «واقعیت‌گریزی» بیان کرده و شیوه‌های آنرا همچون دیگر آثار مشابه آرایه‌های ادبی در کوچک‌سازی، بزرگ‌نمایی با زیر ساخت تشبیه و استعاره میدانند. (صفوی، از زبان‌شناسی به ادبیات، ج ۲: ص ۱۵۹-۱۶۶) نیز (ر.ک شمیسا، نگاهی تازه به بدیع، ۷۷-۷۹ و شفیع کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ۱۳۰-۱۳۸) سلمان برای ایجاد فضای اغراق آمیز از شیوه‌های متعددی سود میجوید. از مهمترین آنها باید به کاریکاتورسازی، داستان پردازی، وارونه‌گویی و مقایسه و تشبیه اشاره کرد.

۱.۱.۲.۴ کاریکاتور و داستان سازی

در قطعه ای با مطلع:

خسرو یم یمین امیر علی

صورت رحمت علی علی

(ص ۴۵۳/ق ۱۳۴)

میگوید:

خسروا بنده اسبکی دارد
اسبی از لاغری چنان که برو
کنده چشمش به پنجه های کلاغ
آسمان در زمان نم‌رودش
او چو مرداد مرده گندیده
خود نشستن چو زاغ بر مردار
پیش بیطار بردمش گفتم
گفت کاین کارگاه جبار است
مگرت رحمت علی کبیر
تا در این دور دایر کردار
باد قسم مخالف تو تعب

سخت سست و قوی ضعیف و سقیم
گر نشیند مگس شود به دو نیم
کنده جسمش به رنج های قدیم
داغ کرده به نثار اب‌راهم
من چو زاغی برو نشسته مقیم
طوطیان را خلاقیتی است عظیم
به دوایش مرا بده تعلیم
کوست یحیی العظام و هی رمیم
برهاند از این عذاب الیم
نشود نقطه قابل تقسیم
باد خط متابع تو نعیم
(۱۳۴-۱۳۵)

در ابیات بالا کاریکاتوری که از اسبش بتصویر میکشد بسیار ستودنی است. اغراق در لاغری اسب را تا بدان پایه میرساند اگر مگس بر آن نشیند بدو نیم میشود. سر و وضع اسب نیز خود مضحکه‌ای است؛ چشمش کنده شده و بدنش ضعیف و ناتوان است. شاعر برای آنکه عمر دراز اسب را نشان دهد سخنی اغراق آمیز بر زبان میراند و میگوید در زمان نمرود با آتش ابراهیم او را داغ کرده اند. خود را مانند زاغی تصور کرده که بر مردار اسب نشسته است و در بیت بعدی شاعر خود را طوطی مینامد و تصویر بیت بعد را بگونه‌ای دیگر بیان میکند که نشستن زاغ در کنار مردار از طوطیان بعید نیست.

در انتهای کلام چنان هنرمندانه به گسترش تصاویر کاریکاتوری خود میپردازد که ذهن خلاق او بداستان پردازی میرسد و پای بیطار را پیش میکشد. وی به دنبال درمان اسب نزد بیطار می‌رود و بیطار او را از درمان ناامید میکند و معتقد است او مرداری است که تنها خداوند (یحیی العظام و هی رمیم) میتواند این استخوانهای پوسیده را از نو بسازد. در نهایت از ممدوح خود در خواست اسب میکند. زیبایی هنرش در بیان ساده و صمیمی آن نهفته است و یادآور شاهکارهای انوری است.

نمونه‌ای دیگر:

متصل با صبح محشر باد	پادشاهها! صبح دولت تو
که برین در همی زنم فریاد	بنده امروز پنج روز گذشت
نه یکی میکنند ز حالم یاد	نه کسی میرسد به فریادم
آن نکو سیرت فرشته نهاد	چه دهم شرح حالهای کچل
که به موییم کار ازو نگشاد	سر من از جفای او کل شد
یکی یک راه بنده نداد	بستد از بنده راه خود صد بار
داد ای پادشاه عادل داد	کرد بی‌داد و داد دشنامم
برساناد و چشم بسد مرساد	بخت نیکت به منتهای امید

(ص ۴۱۶/ ق ۴۲)

در این ابیات نیز شاعر پس از مقدمه‌چینی، در حدود دو بیت در مطلع و مقطع زبان بمدح می‌گشاید اما در شش بیت دیگر به شیوه خود بدرخواست روی می‌آورد و پس از عرض حال و شکوه از آمد و رفت، سخن را به طنز میرساند و البته طنز گزنده‌ای که با وارونه‌نمایی همراه است. وی با تعریض از دربان یاد میکند و از سیرت و فعل او. «شرح لطفهای کچل» و «نکو سیرت فرشته نهاد» کنایه از نوع تضاد و استعاره تهکمیه است. از همین عنصر بیمویی و کچلی استفاده میکند و در بیت بعد نیز این مضمون را می‌پرورد که «سر من از جفای او کل شد» ولی «سر مویی کارش گشاده نشد».

به لحاظ زبانی به سادگی گرایش داشته است و از استعاره تهکمی و جناس برای بیان مقصود طنز استفاده کرده است.

از نمونه‌های دیگر:

شها کمیت من آمد رکاب سان در پا
به زور میکشمش چون کمان از آن که برو
به مرکبیم مدد ده از آن که نیست مرا
وگر نه درستی خواهد از کسالت و ضعف

عنان عزم به کلی ز دست من بستاند
جز استخوان و پی و پوست هیچ چیز نماند
بدست لاغری جز قلم که بتوان راند
میان گرد بماند ستور و مرد نماند
(ق: ۶۶/ص ۴۲۶)

۲.۱.۲.۴ مقایسه و تشبیه

در قطعه زیر چنین شکایتی مطرح میشود که بسیار خواندنی است:

بلقیس ثانی ای که صد پایه رای تو
لطفت به آستین کرم پاک میکند
خورشید مهر توست که در جان چرخ تافت
گردی است کز نشاط تو برخاست آسمان
نام کنیزکی تو بر خود نهاد گل
شاهها امید بود که داعی به دولتت
اسپیم پیر کوه کاهل همی دهند
چون کلک مرکبی سیه و سست و لاغر است
از بنده مهتر است به ده سال و راستی
اسب سیه نخواهم و خواهم به دولتت
ور نیست خنگ نیک بفرمای تا مرا
ظلت ظلیل باد که گیتی به دولتت

که باز هم تصویری که از اسب بدست میدهد بسیار جذاب است. اسب پیری به او میدهند که از سن خودش ده سال بزرگتر است و شاعر با زیرکی از کلمه مهتر استفاده میکند و بتعریض میگوید که « گستاخی است بر زبر مهتران نشست». سیاهی اسب را نیز به سخره میگیرد و آن را با کلک سیه خود مقایسه میکند و چون نام کلک سیه میبرد نا خود آگاه ذهنش بیاد جهل مرکب میافتد که باز بسمت خلق جناس پیش میرود و از همه عناصر زبانی برای تقاضای اسب باد سیر آتش عنان سود میجوید. دست از تقاضا بر نمیدارد و میگوید اسب سیاه نمیخواهم بلکه اسب رهوار میخواهم اگر امکان ندارد دست کم اسبی باشد که بتوان بر آن نشست.

این قطعه نشان می‌دهد که در زمانهٔ سلمان که همهٔ اخلاقیات بنوعی به قهقهرا کشید نه فقط وعده بجا نیاوردن امری عادی بود بلکه هدیه پس دادن و یا گله‌گزارى بابت هدایا نیز دور از ادب عرفی محسوب نمیشد.

نمونه‌ای دیگر در وصف فقر و فاقه:

وجه مرسومى که سلطانم معین کرده است
آن محقر چون دهان شاهدان آوازهای
جو به جو مستغرق است امسال و حالا هیچ نیست
داشت اما چون نظر کردیم پیدا هیچ نیست
(ق ۳۵/ص ۴۱۴)

۲.۲.۴ بیان تضادها

در شکایت از هدیه پادشاه خود به طنز میسرایید:

دادند اشتری دو سه نواب شه مرا
عقلم به طنز می‌گفت انظر الی ابل
دیدم ضعیف جانوری مثل عنکبوت
پرسیدمش چه جانوری گفت من شتر
گفتم تو گربه‌ای نه شتر گفت چاره نیست
شادان شدم از آنکه مرا چارپا بسی است
کاندر ابل عجایب صنع خدا بسی است
گفتم کزین متاع مرا در سرا بسی است
گفتم بلای جانى و ما را بلا بسی است
در حیز زمانه شتر گربه‌ها بسی است
(ص ۴۱۰/ق ۲۵)

شاید اصطلاح شترگربه از معروفترین اصطلاحات دیوان سلمان در میان اهل ادب باشد. در این قطعه نیز وی از نگاه طنزین خود به تصویر اغراق آمیز شتری میپردازد که در لاغری و ضعفی آن را با عنکبوت و گربه مقایسه میکند. از منطق گفتگو برای ایجاد فضای طنز آمیز استفاده میکنند. از شگردهای زبانی وی استفاده از تلمیحات قرآنی است و حتی اشاره به ضعف بودن عنکبوت نیز از قیاسات قرآنی است. ابل را به بلا برمیگرداند و از آرایهٔ قلب برای طنز سود میجوید. به لاغری جانوران سرایش که از بی‌آبی و بی‌علوگی به این روز در آمدند نیز تلویحاً اشاره میکند. از نکات مهم این قطعه اصطلاح شترگربه است که دلیل بر دوگونگی حال و وضع حیوان دارد. حال این است که شتر باید باشد ولی وضعیت و کیفیت آن بمانند گربه است درست مانند خیلی چیزهای دیگر زمانه. از این رو این قطعه نوعی طنز اجتماعی گزنده را در بر دارد و گویای مردم دورو و دوگونهٔ زمانهٔ شاعر است ظاهر و باطنشان یکی نیست. یا میتواند انتقاد از وضع موجود و وضع مورد انتظار و مامول باشد و همین شکاف ناشی از تضاد، طنز آفرین است.

شایان ذکر است این اصطلاح پیش از این نیز مرسوم بوده و در قطعات و قصاید خاقانی نیز دیده شده است.

بیش بیش است فضل خاقانی
کار عالم همه شتر گربه است

دولتش کم کم آمد از عالم
که دهد فضل بیش و دولت کم

(خاقانی، دیوان اشعار، ۹۰۱)

درفرنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی معنی شترگربه، هر چیز نامناسب و ناموافق، بزرگ و کوچک با هم آمده است (فرهنگ لغات و تعبیرات، سجادی، ج ۲: ۹۰۲).

۲.۳.۴ استفاده از شگردهای زبانی

قطعه از آن دست قالبهایی است که مجال سخن صمیمی و ساده را برای شاعر فراهم میآورد و شاعر نیز در آن قصد هنر نمایی و به رخ کشیدن خود بر دیگران را ندارد. از این رو هم مجال آرایه‌های ادبی و هم مجال وصف و مدح در آن تنگ است. در این قالب شاعران کمتر به فکر بهره گیری از عناصر زبانی و ادبی، برای پرداخت سخن خویشند. این ویژگی در میان قطعات سلمان نیز مشهود است. وی برای ایجاد عنصر ادبیت تلاش میکند با کمترین ابزار به تصویرسازی روی بیاورد. تصاویری که او خلق میکند ازدحام استعاره و کنایه و جناس و ایهام نیست بلکه با سخنی صمیمی و بیانی ساده و دور از تعقید، صحنه‌های گمیکه را خلق میکند که بسیار خواندنی است. قدرت سلمان در خلق این صحنه‌ها قابل قیاس با قطعات انوری است. (شفیعی کدکنی، مفلس کیمیا فروش، ۴۴-۴۹)

بارزترین شگردهای طنز ادبی قطعات وی در کاریکاتور، وارونه گویی، ایهام سازی خلاصه میشود. در بخشهای پیشین برای توصیف هر شاهد، آرایه‌های ادبی آن نیز شرح داده شد در این قسمت به یک شاهد بسنده میشود.

در این نمونه شاعر اشاره میکند که رفتن وی بهر جا از سر درخواست و رسیدن به نان و نواییست و معمولاً بخاطر همین قضیه است که حتی به مسافرتها تن میدهد.

چون به فشلاق قرا باغ آمدیم	گفتم از افلاس وا خواهیم رست
جرها زین مملکت خواهیم کرد	طرفه ها ز اطراف بر خواهیم بست
ناخن اندر هر طرف انداختیم	عاقبت کو کارد در دستم شکست
نیست در دستم از آن جر جز جرب	بر نیامد غیر از این هیچم به دست

(ص ۱۲-۴۱۱ / ق ۳۰)

در این قطعه نیز وی فرصت طلبانه رهسپار مکانی برای رسیدن به نان و نوایی میشود ولی چیز دندان گیری بدست نمیآورد جز جرب (بیماری پوستی مشهور).

به لحاظ زبانی، زبانی ساده و صمیمی دارد. از آرایه‌های ادبی به جناس میپردازد. با تکرار «جرب/ جرب» خود نوعی برجسته نمایی بدست میدهد و ذهن خواننده را نسبت به این بیماریش

حساس میکند و ایهام «هیچم بدست» گویای ذهن خلاق وی است که جرب بر دستش بسته و جز این هیچ چیز دیگری بدست نیاورد یا در معنی دیگر که حاصلی برایش نداشت.

۴.۲.۴ اصلاح جامعه و گروه:

۴.۲.۴.۱ نقد هنجارهای اجتماعی

وی سعی میکند برخی از خصایص زشت و ناهموار عصرش را برملا کند. انتقادهای او بیشتر شامل انتقاد از درباریان و رفتارهای زننده ایشان، نقد حاکمان زمان، نقد اوضاع و احوال اجتماعی به لحاظ فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است. البته این نکته را نیز نباید فراموش کرد که وی به قصد اصلاح این رفتارها، شعر طنز نسروده بلکه در اصل و حقیقت برای برآورده شدن درخواستها و حاجات مبتذل خود به طنز روی آورده و خود در مظان اتهام است، برخلاف شعریایی مانند ابن یمین و یا حافظ و عبید از سر دلسوزی به نقد اوضاع اجتماعی خود میپردازند، وی خود نیز بخشی از این فرهنگ مبتذلت ولی در عین حال هرچاکه منافع او به خطر افتاده به نقد آن پرداخته است.

شاید مقایسه وی با انوری مقایسه صحیحی باشد که چنانچه تقاضاهایش به انجام نرسد زبان به جا می‌گشاید. (ر.ک پارسا نسب، جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، ۷۴ و ۷۵) اما تفاوت وی با انوری و شعریایی مانند وی در اینست که او در قطعات تا آنجا که برایش مقدور بود از هجو و هزل و استفاده از کلمات رکیک پرهیز میکند و ما در بخش پایانی به هجویات وی نیز می‌پردازیم. قطعه شماره ۱۵ که با اشاره پادشاه - چنانچه بخواهد - مشکل وی رفع میشود که بیانگر رواج نوعی استبداد نیز هست.

چشم و چراغ شرع که ذات منورت	از پای تا به سر همه عین سعادت است
قاضی هفت کشور پیروزه رنگ را	از بندگی تو نظر استفادت است
فعل تو سال و مه همه خیرست و مردمی	قول تو روز و شب همه درس و افادت است
مختل شدست حال دعاگوی دولتت	وین اختلال روز به روز زیادت است
فرموده‌ای که مشکل تو سهل میشود	سهل است اگر چنانچه شما را ارادت است
اما به پیش مردم این عصر گوییا	تدبیر کار اهل هنر خرق عادت است
از هر چه می‌دهند به من فکر کرده‌ام	آسان‌تر و مفیدتر آن اجادت است
با رای خود بگوی که در دفع نقل من	جلدی کند که عادت رایت جلادت است
یک قافیه درین سخن از دال خالی است	و آن نیز بر ملالت طبعم دلالت است

در این قطعه طنز اجتماعی که شاعر بیان میکند اینست که معمولاً کارها به اشارت بر می‌آید نه بر اساس قوانین و تدبیر کارها نیز از خرق عادت‌ها شمرده میشود.

نمونه آخر باز هم شکایت از وضعیت معیشتی و اقتصادی نامناسب:

چون سرای خصم ناهموار تو هموار نیست
لاجرم یک جو ندارد هر که گندم‌کار نیست
کم جوی در دست و یک من گندم اندر بار نیست
در عراق امسال کس را کش فلان در کار نیست
(ق: ۳۶ / ۴۱۴ - ۱۵)

در عراق امروز دشتی نیست کان از بهر کشت
کار ، کار کارهای گندم است امروز و جو
من ز بی کشتی چو کشتیم که بر خشک اوفتد
از پی زرعم فلانی چند در کارست و کیست

۴.۲.۴. نقد هنجارهای فرهنگی:

• ستاندن هدیه

از رفتارهای زشتی است که وی آن را در قطعه ۱۸ نشان میدهد:

در جناب قدس بالاتر ز مهد مریم است
بر وجوه تقدمه یعنی که وجهی اقدام است
کارفرم زان وجه اگر باقی مرا یک درهم است
مبلغی باقی است باقی رای عالی حاکم است

خسروا بلقیس ثانی آن که مهد عصمتش
نایبان یک نیمه زر دادند و زان نیمی برات
باز می خواهند وجه داده را بعد از دو ماه
نیست بر من حبه ای باقی و در دیوان مرا
و یا:

کار بر من دراز می گیرند
میدهند و فراز میگیرند
چار پارینه باز میگیرند
(ق: ۷۵ / ص ۴۲۸)

خسروا نایبان استیفاء
وجه انعام پار و امسال
پنج امسال می دهند ولی

• ندادن پیشکشی مقرر:

به ما رسید هماندم ولی به ما نرسید
روانه کرد فروماند و هیچ جا نرسید
به من پیاده بی دست و به چار پا نرسید
دو پا برفت ز دست و به چار پا نرسید
اگر به من از تو چیزی رسید یا نرسید
(ق: ۹۵ / ص ۴۳۷)

خدایگانا در غیبت آنچه فرمودی
چرا قضیه اسبی که میر با بنده
سمند سرکش تند تو از طریق وفا
ز بس که در ره این وعده آمد و شد رفت
دعای من به تو چون میرسد دگر سهل است

• موقوف کردن مرسوم و مستمری:

در حقیقت وضعیت اجتماعی در اینگونه موارد مضحک است؛ یعنی موقعیت طنز در همین رفتارهای ضد اجتماعی از سوی بزرگان کشورست که اوامر پادشاه که باید لازم الاجراء قلمداد شود در صورت صلاحدید درباریان انجام خواهد شد. مانند (ق: ۶۹ / ص ۴۲۷) که در آن تقاضای اسبی دارد و گله از اینکه چرا میرآخوران خودشان چندین اسب دارند و حال آنکه اسبی بما نمیدهند. در

(ق: ۸۰/ص ۴۳۰) نیز همین مطلب را تکرار میکند و در آنجا نیز از این که وجه مرسوم او را نادیده میگیرند و تقریباً هر سال همین کار را تکرار میکنند با زبان طنز گلایه میکند و در آن نیز وضعیت خود را بآبی تشبیه میکند که در راه مانده و باید اجازت ملوکانه راه آن را باز کند و بدست سلمان برسد و این موقوف کردن وجه مرسوم را بوزرا نسبت میدهد:

۷ خورشید طلعتا وزرای تو وجه من اکنون سه ماه رفت که تدبیر می کنند

(ق ۸۲، ۴۳۱)

در مواردی راهکار نیز معرفی میکند. در جایی بیادشاه میگوید گردن یکی از عوانان خود را برای مصلحت بزن و گرنه مردم مجبور میشوند دست بحضرت باری برآوردند:

از عوانان ممالک گردن یک تن بزن تا خلاق خرمی از خون آن ملعون کنند
پادشاهها از پی یک مصلحت یک خون بکن پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند

(ق ۸۱، ۴۳۱)

در این ابیات و ابیات مشابه، وی مرتب در صدد نقد اطرافیان پادشاه است و تمام تلاش خود را برای روشنگری پادشاه بکار میگیرد چنانچه گویی پادشاه از احوال دربارش آگاه نیست. هر چند هدف وی برای چنین آموزه‌های اخلاقی تنها پذیرش درخواستهای خود اوست با اینحال نمیتوان زبان ساده و صریح که ابایی از بیان حقیقت ندارد را نادیده گرفت و این خود بوجود نمیآید مگر بخاطر ضعف اخلاقی مردم و حاکمان آنها که حتی با چنین زبان صریحی نیز تاثیری بر روحیات و منش آنها نخواهد داشت. در اینجا بخوبی نشان داده میشود که کارکرد اجتماعی طنز در اوضاع نابسامان اخلاقی و محیط اجتماعی تقریباً بی‌اثر یا کم‌تاثیر است و هر چه زبان گزنده‌تر باشد نشان دهنده وقاحت مردمیست که با منشهای نادرست اجتماعی خوگر شده‌اند و به آسانی خواستار تغییر رفتارهای ناپسند خود نیستند و بهمین آداب ضد انسانی خو گرفته‌اند.
خود سلمان نیز در پی دستیابی باهدف مادی خود تا آنجا پیش میرود که شاعری و هنر خود را در نزد مردم و شاه بيمقدار میدانند و آرزوی نوکر بودن پادشاه را دارد صرفاً بدلیل آنکه نوکران موجب معین دارند و او ندارد:

۱۵ مرا خدای تعالی به فر تخت تو داد فصاحت و هنر و شعر را رها کردم
فصاحت و هنر و شعر را رها کردم مرا ز جنس دگر نوکران پیاده شمار
مرا ز جنس دگر نوکران پیاده شمار ببین که آنچه بدیشان رسید در یک ماه
ببین که آنچه بدیشان رسید در یک ماه بقای جاه تو بادا که هر چه مقصود است

(ق: ۱۰۷ ص ۴۲۲)

که باز هم نقد فرهنگی است. مقایسه وضعیت شاعر و اهل ادب با نوکری ساده است که نوکر پیاده از شاعر در مقام پاداش بالاتر و بیشتر قرار میگیرد. بنظر میرسد وی از این که براحتی میتواند سخنش را بر زبان براند قابل قیاس با تلخک هاست که حرف دلشان را بر زبان میرانند و ابایی از پادشاه ندارند و دیگران و پادشاه هم از وی همین گستاخی را انتظار دارند زیرا در نهایت سخنانش را بجویی نمیگیرند.

در نگاه کلی عصر سلمان یکی از آشفته ترین اوضاع اجتماعی - سیاسی در ایران بوده است و به نوعی تشتت خاطر و تضاد آراء و دوگانگی در گفتار و کردار به شعر و نویسندگی هم راه پیدا کرد. از جمله شاعران این دوران که در ستایش آزادی و انسانیت سخن رانده است باید به ابن یمین اشاره کرد که پاره ای تناقضات در حرف و عمل در شعرش دیده میشود. به عنوان مثال وی در حدود ۶۵ پادشاه و امیر را مدح گفته که برخی از آنها با یکدیگر دشمنی تام داشتند و به این ترتیب قطعات وی حاوی مطالب ناهماهنگ و حتی متضاد میشود تا جایی که گاه ناچار میشود سخنی برخلاف آرمان و خواسته قلبی خود بازگو کند که این امر بازتاب حوادث زمانه و مردم آن میتواند باشد (ر.ک ابن یمین خیامی محافظه کار، مشتاق مهر، ۶۷)

گذشته از حرص و طمع سلمان در، خواسته‌های مادی باید این نکته را نیز در زندگی وی پذیرفت که در اواخر عمر بلحاظ معیشتی در فقر و تنگدستی بسر میبرده است - با اینکه در اوایل عمرش در رفاه و ناز و نعمت بسر میبرد- برای همین درخواست انزوا طلبی داشت که موافق نیفتاد. گویا بدلیل آن که سلمان در غیبت سلطان حسین پسر سلطان اویس از تبریز و استیلای شاه شجاع بر آن شهر، پادشاه مظفری را مدح گفته مغضوب سلطان واقع شد. (صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج: ۳، یاسمی، تتبعی در احوال و اشعار سلمان ساوجی، صص ۳۹-۴۰ و ۶۶)

۳.۴. زبان طنز سلمان

بارزترین مشخصه زبانی سلمان را باید در صراحت بیان و پرهیز از سخنان سخیف و رکیک دانست و این در حالی است که در قرن هشتم و نهم هم عصران وی از به کار بردن چنین کلماتی در هجو و هزل ابایی نداشتند و شاید حافظ از معدود شاعرانی بود که با به کارگیری انواع ایهامها از اشاره‌های مستقیم، شخصی و یکسویه که منجر به هتاک و خروج از عفت کلامی شود پرهیز کرده است.

۱.۳.۴. صراحت بیان

به لحاظ محتوایی بیشتر درونمایه قطعات وی درخواست و تقاضاست و همین محتوا در قطعات طنز وی نیز دیده میشود. در اغلب قطعات طنز گله و شکایت از دست دربانان و اصطبل دارانیست که حق وی را باز پس نداده اند و یا آنکه بر خلاف نظر سلطان اویس و پسرش کمتر از حد مرسوم و

دستور سلطان، مستمری و مقرری بوی پرداخت کرده‌اند. میتوان بضرس قاطع گفت این درونمایه؛ یعنی اعتراض و شکایت در میان قطعات وی از بسامد بالایی برخوردار است و کمتر قطعه طنز آلودیست که این مضمون در آن دیده نشده باشد. دربارهٔ قطعات سلمان باید بنکاتی چند نیز اشاره کرد که بیارتباط با محیط فرهنگی وی نمیتواند باشد. صراحت و شفافیت سلمان در سخن بسیار زیاد است تا آنجاکه با شاعری بیباک ما را روبرو میکند. انتقادهای اجتماعی او از اوضاع دربار و احوال سیاسی فرهنگی و نکته بینیهای وی، تصویری از جامعه وی بدست میدهد که قابل تامل است.

زبان سلمان در قطعات ساده، صریح و بدون ابهام است. باسانی میتواند همراه با نمونه و شاهد از رفتارهای درباریان و یا پادشاه در مورد خود گله کند. تا این حد بیباکی برای شاعری مداح خود میتواند نشان دهندهٔ محیط فرهنگی و سیاسی باشد که در آن بسر میبرد که زبان سرخ سر سبزش را بر باد نمیدهد و تاثیری در دل مخاطب سخنش نیز ندارد.

در قطعه زیر خطاب به شاه دربارهٔ وضع و حال خود میگوید:

مدتی مالک ملک شعرا بود بحق این زمان جامع جمع فقرا خواهد بود ..
بنده تا زنده بود وجه معاش بنده هیچ شک نیست کز احسان شما خواهد بود
لیک دارم طمع آن که معین باشد که مرا وجه معیشت ز کجا خواهد بود؟
(۴۳۲/ق: ۸۳)

در قطعه دیگری که پادشاه به او دستور داد که هر چه زودتر به عراق برای دریافت زر برود در مقطع میگوید:

بساز کار من امروز زانکه میترسم که گر دو روز بمانم یکی دگر برود
(ص ۴۳۳/ق ۸۶)

بنظر میرسد تا این اندازه صراحت بیان و بیباکی و تهور جز نتیجهٔ جایگاه سلمان در نزد خاندان جلایریه نمیتواند باشد. هرچه پادشاهان این خاندان چه سلطان حسن و دلشاد خاتون و چه فرزندشان سلطان اویس در حق سلمان لطف و عنایت بیشمار داشتند وی محسود اطرافیان و درباریان بود و در رساندن مستمری به وی تعلل می کردند. (یاسمی، تتبعی در احوال و اشعار سلمان ساوجی، ۴۳)

در نقد وزیر میگوید:

که در ایام دولت تو کسی که دعای تو باشد او را فرض
نخورد هیچ الا غم نکند هیچ کار الا قرص
(ق: ۱۱۴/ص ۴۴۴)

و باز هم براحتی در نقد وزیر سخن میراند و علت قرض کردن مردم و فقیر بودن آنها را بوزیر و تدابیر او نسبت میدهد. در نقد پادشاه تا آنجا پیش میرود که سگان، کنایه از اطرافیان شاه، را بر درگاه او مجال میداند و خودش را نه و چنین میگوید:

ایا کار و بار اعتباری نداری بر شاه دلشاد کاری نداری
سگان را مجال است بر آستانش خوشا وقت ایشان تو باری نداری
(ق: ۱۵۷/ ص ۴۶۲)

و درباره کازرونی می گوید:

هوس مملکت چرا نبود بعد از این هر گدا و تونی را
که به جای خلیفه در بغداد بنشاندند کازرونی را
(ص ۴۰۲/ ق ۷)

که هرج و مرج مملکت را نشان میدهد که هر کسی می تواند داعیه خلافت در سر بپروراند و نیز در نمونه دیگر میسراید:

علاهم بهتر است اما قوی کسری است مالک را سپردن ملک کسری را به زر دزدی و زر دوزی
(ق: ۱۵۸/ ص ۴۶۲)

۴. ۳. ۲. پرهیز از هجاهای رکیک

بنا بتعریف یاد شده فرق میان طنز با هجو و هزل در شخصی سازی این دو مورد اخیرست، یعنی هر چه فردیت در طنز بیشتر شود گرایش آن بهجو و هزل بیشتر است و ارزش آن کمتر. در قطعات مورد بررسی شوخی و هزل درصد بسیار اندکی از قطعات وی را بخود اختصاص داده است. نیز عبارات و اصطلاحات رکیک و مستهجن اصلا مجال بروز نمی یابد بجز (یک قطعه شماره ۲) نشان میدهد سلمان تلاش کرده است همانطور که از رفتارها و هنجارهای انسانی در سطح جامعه و بویژه دربار انتقاد میکند اگرچه برای خواستههای مالی و مادی خود، ولی از افتادن در دام هزل نیز پرهیز کرده با اینکه چنین گرایشات در تاریخ ادبیات فارسی حتی از شعرای طراز اول نیز دیده شده است. نمونههایی از هزلهای سلمان:

هزل:

وزیرا جهان قحبه ای بی وفاست تو را زین چنین قحبه ای ننگ نیست
برون زین فراخی دگر را بخواه خدای جهان را جهان تنگ نیست
(ق ۳۷/ ۴۱۵)

جماعتی چه جماعت سه چار بی سر و بن همه به خصمی من برکشیده قلب و جناح
بر آن امید نشسته که خون من ریزند که هر چه بود بجز خونشان نبوده مباح
(ق: ۴۰/ ص ۴۱۵-۱۶)

خواجه از قـول بازمی گـردد
دلپذیر است قـول او لیکن
(ق ۳۸۰/۴۱۵)

منع نتوان کرد سلمان نیست اینجا جای خشم
می نشیند ابروان پیوسته بر بالای چشم
(ق ۱۲۹ ص ۴۵۱)

ز مال وقف جمال عرب همه ساله
نکرد حاصل غیر از بهای گوساله
(ق: ۱۴۸/ص ۴۵۹)

که احوال حاجی است در اضطراب
که سیلی در آمد ز کوه زراب
همی برد و می کرد یکسر خراب
به جایی رسانید و دادش جواب
که پالان گران را ببردست آب
(ق ۱۱/ص ۴۰۴-۵)

نمونه های دیگر (ق: ۲/ص ۴۰۰) (ق: ۱/ص ۴۰۰) هزل: ۱۶۳/۴۶۴

شوخی:

به وجه قرض یکایک به قرض خواهان داد
به سوی ساوه عنان عزیمت از بغداد
تو شهسواری و اسبی به مات باید داد
(ق ۴۷/ص ۴۱۸)

که تا آستان بوسد و باز گردد
و گر نیست همچون بلا باز گردد
(ق: ۴۸/۴۱۸)

همچو اطفال کعب میبازد
که بدین تیزد و بدان تازد
ز آدمی آن طرف بپردازد
قدمش عالمی بر اندازد
(ق: ۵۴/ص ۴۲۱)

در قول پادشاهان قیلی مگر نباشد
کاندر جهان سیاهی زان پیرتر نباشد
بر صورتی که کس را زان سر خبر نباشد

خواجه از قـول بازمی گـردد
دلپذیر است قـول او لیکن

گر خسیسی زیر بالا کرد و بالایت نشست
در فضیلت چشم با ابرو ندارد نسبتی

همی خرید خر و گاو و گوسفند و گله
ولی ولی ولی اندرین دو سه سال

شنودم که می گفت بشوده به شیخ
چه من دوش خوابی عجب دیده ام
عمارات حاجی و پالانه اش
یکی از خبیثان شهر این سخن
نمایند هر شب خران را بخواب

الاغکی دو سه زین پیش داشت بنده تو
کنون تصور آن میکنند که بر تابند
پیاده رخ به ره آورد ماتم از حیرت

شها قمری طوقدارت بیامد
اگر هست ره تا چو دولت در آید

میرمسعود پیر گشت و هنوز
قدمی و دمی عجب دارد
هر کجا او قدم زند یا دم
دم او کشوری بگندانند

شها مرا به اسبی موعود کرده بودی
اسبی سیاه پیرم دادند و من بر آنم
آن اسب باز دادم تا دیگری ستانم

اسب سیاه تا رفت رنگی دگر نیامد آری پس از سیاهی رنگی دگر نباشد
(ق: ۶۱/ص ۴۲۴)

با تامل در همین موارد باسانی پیداست که وی در هزل نیز جانب حرمت و احترام را نگاه میدارد و با وجودی که در زمانه وی فقر فرهنگی بیداد میکند ولی از بکار بردن کلمات سخیف اجتناب میکند. هزل‌های وی بیشتر بشوخی گرایش دارد تا هزل و استخفاف فردی، بیان وضعیت فقر و فاقه خود و کارشکنی‌های مشتی انسان‌های حسود باعث شد که سلمان در قطعات خود مرتب جانب شکوه و تقاضا و درخواست روا بدارد حال آنکه در همین تقاضاها نیز انتقاد اجتماعی را میتوان از خلال آنها دریافت.

۵. نتیجه

سلمان در طنز و ایجاد اغراق از کاریکاتور، وارونه‌گویی، تشبیه و مقایسه، اطناب و داستانی‌سازی و نیز شگردهای ادبی مانند انواع جناسها و ایهامها سود جست. زبان ادبی وی ساده و بدور از تصنع ادبی است. گرایش بهزل نیز در اثرش دیده شده که بیشتر بشوخی متمایل است تا هزل و باید گفت نسبت باقران، هزل‌های وی کمتر و تنها از جنبه فروکاست شخصیتی افراد قابل تامل است و از افتادن بورطه کلمات رکیک و مستهجن خودداری کرده است.

از وجهی دیگر قالب قطعه مجالی برای شاعر فراهم آورده است تا با صراحت و بدور از آرایش‌های کلامی مرسوم قصیده و غزل بسخن در آید و افکار و عقاید خود درباره اوضاع اجتماعی، درباریان، محیط فرهنگی عصر و ... را نشان دهد و از این منظر بلحاظ جامعه‌شناسی ادبی نیز قطعات وی میتواند مورد توجه باشد. در همین راستا خواننده پی میبرد که خلف وعده، پس گرفتن هدایا از سوی دربار و درباریان امری عادی بود و نیز تاخیر در برآوردن حاجات افراد و یا تحقیر مردم از سوی افراد با نفوذ، قابل مشاهده است.

نکته ای که نباید فراموش کرد این است که در این قطعات طنز، وی به قصد اصلاح جامعه آن را نسروده بلکه برای برآورده شدن حاجات خود بنقد اجتماعی روی می‌آورد و یا راهکار معرفی میکند و از اینجاست که شاعر زبان طنز را بر میگزیند ولی همین زبان با همه صراحتش تأثیری در رفتار جامعه ندارد و بنظر می‌رسد سلاح طنز در این دوران تاریخی ایران، سلاحی ناکارآمد است و تأثیر چندانی در جامعه ندارد و تنها تسکینی بر دردهای شاعر میتواند باشد. این نکته نیز حائز اهمیت است که سلمان در اواخر عمر بدلیل مدح شاه شجاع در مدت حکومت وی در تبریز که آنرا از خاندان جلایر ستانده بود باعث رنجش پادشاه و بنوعی از دربار رانده شده بود و همین امر میتواند یکی از دلایل ناکارآمدی سخنش در دل شاه و اطرافیان باشد.

فهرست منابع:

۱. ابن یمین خیامی محافظه کار، مشتاق مهر، رحمان، ۱۳۸۳، نامه پارسی، ش ۳۳ (صص ۶۵-۷۸).
۲. از زبان‌شناسی به ادبیات، صفوی، کورش، ۱۳۹۰، ج دوم شعر، تهران، انتشارات سوره مهر.
۳. اندیشه و کلیشه، تنکابنی، فریدون، ۱۳۵۷، تهران، جهان کتاب.
۴. انواع ادبی، شمیسا، سیروس، ۱۳۸۳، تهران، میترا.
۵. تاریخ ادبیات ایران، صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۴، ج ۳، تهران، ققنوس.
۶. تتبع و انتقاد و احوال و آثار سلمان ساوجی، رشید یاسمی، غلامرضا، بی تا، تهران، کتابفروشی شرق.
۷. جامعه‌شناسی ادبیات فارسی از آغاز تا سال ۱۳۵۷، پارسا نسب، محمد، ۱۳۹۰، تهران، سمت.
۸. خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، ۱۳۷۴، تهران: زوار.
۹. زمینه‌های طنز و هجا در شعر فارسی، کاسب، عزیز‌الله، ۱۳۶۶، تهران، بی تا.
۱۰. صور خیال در شعر فارسی، شفیعی کدکنی، محمد رضا، ۱۳۷۵، تهران، آگه.
۱۱. فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، سیما، ۱۳۷۱، تهران، مروارید.
۱۲. فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی، ضیاء‌الدین سجادی، ۱۳۸۲، تهران، زوار.
۱۳. فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز همراه با نمونه‌های متعدد برای هر مدخلها، اصلانی، محمدرضا، ۱۳۸۵، تهران، کارون.
۱۴. کلیات اشعار سلمان ساوجی، وفایی، عباسعلی، ۱۳۷۶، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۵. مفلس‌کیما فروش، شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۴، تهران، سخن.
۱۶. نگاهی تازه به بدیع، شمیسا، سیروس، ۱۳۷۶، تهران، فردوس.